

تاریکی

شرق و غرب

در کناره‌های همین مرمه،

بارها

به هم رسیده‌اند.

گاهی به احترام،

کلاه از سر برداشته‌اند؛

و اغلب به انتقام،

سینه از هم دریده‌اند.

در کناره‌های همین مرمه،

چه شمشیرهایی که

خواب‌های سرخ خویش را

در سینه‌های سبز عارفان،

تعبیر کرده‌اند!

و چه عاشقانی که

در سوگ‌یاد یاران خویش،

گریبان دیده‌اند!

در کناره‌های همین مرمه،

چه کودکانی که

فریادهایشان را

در شیپه‌ی بی‌امان اسب‌ها،

گم کرده‌اند!

و چه مادرانی که

رؤیاهای آبی‌شان

در سم‌ضربه‌های هول و هراس

پرپر شده است!

با این همه، اما

هنوز

جنونِ فتح،

گریبانِ دیوانگان را

رها نکرده است!

هنوز

بخشی از ساکنان زمین،

شب‌هایشان

در هم‌همه‌ی شعله‌های انفجار

دود می‌شود!

و صبح‌هایشان

در زوزه‌ی جلیقه‌های انتحار،

غروب می‌کند!

آی بینش آفتابی!

کی آن قدر می‌تایی

که هرچه از جنس سلاح و دشمنی‌ست،

به موزه‌ها سپرده شود،

و قناری‌های پری‌زاد

کوچه‌های جهان را چراغانی کنند؟